

حاشیه: مرحوم ایرج میرزا جلال الممالک

طرب افسرده کند دل چو ز حد در گذرد

آب حیوان بکشد نیز چو از سر گذرد

من از این زندگی یک نهج افسرده شدم

قند اگر هست نخواهم که مکرر گذرد

گرچه دیدن یک سلسله مکروهات است

کاش کاین عمر گر انمایه سبکتر گذرد

حیف از آن روز که بی کسب هنر شام شود

آه از آن شام که بی شاهد و ساغر گذرد

لحظه ء بیش نبود آنچه ز عمر تو گذشت

و آنچه باقی است بیک لحظه ء دیگر گذرد

اینهمه شوکت و ناموس شهان آخر کار

چند سطری است که بر صفحهء دفتر گذرد

عاقبت در دو سه خط جمع شود از بدو نیک

آنچه یک عمر بدارا و سکندر گذرد

ای وطن زینهمه ابناء تو کس یافت نشد

که براه تو (نگویم زسر) از زر گذرد

نه شریف الوکلا بگذرد از سیم سفید

نه رئیس الوزا از زر احمر گذرد

گر بمحشر هم از این جنس دو پا در کارند
وای از آن طرز مظالم که بمحشر گذرد

ور یکی زانهمه عمال بود ایرانی
گله ها بین خداوند و پیمبر گذرد

عنقریب است که در عشق تو چون پیراهن
سینه را چاک زند ایرج و از سر گذرد

پانوشت: این نسخه با برخی نسخه های چاپی همین شعر تفاوت هایی دارد.

The Ghani Collection at Yale